

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه در مباحث مشتق قبل از ورود در اختیار خودشان وارد بحث مقدماتی که شدند مقدمه‌ی هشتم را در بحث بساطت و ترکب مشتق قرار دادند و عرض کردیم این مطلب بعدها به عنوان یکی از مغلفات بحث مشتق مطرح شد ، عرض کردیم تا آنجایی که ایشان البته بحث هشتم را با مقدماتی که دارد از صفحه‌ی ۱۰۵ شروع کردند لکن در صفحه‌ی ۱۰۹ یک مبحثی را از شرح مطالع آوردند و حاشیه‌ی میر سید شریف و شرح مطالع ، من دیروز گفتم عبارت میر سید شریف اشتباه بود حواسم نبود هست اسم میر سید شریف بعد بوده صفحه‌ی بعد بوده این عبارت مطالع که البته در حاشیه‌اش هم محقق کتاب متن عبارت شرح مطالع را آورده ظاهراً احتمالاً مبداء این بحث در باب مشتق از این زمان باشد ظاهراً والعلم عند الله .

آن وقت آقایان اصولی ما هم پیگیر این مبحث شدند خود شرح مطالع می‌گویند مرکب است مشتق مرکب است بعد دیگر سید شریف گفت مطالبی که پشت سر این مطلب آمده عرض کردم در آن زمان کتاب مطرح فصول بود اشکالاتی که در فصول بر مطلب شده بود بعد هم کلام صاحب کفایه و مرحوم نائینی هم در اینجا باز پیگیری کردند خیلی قول علی قول شده است طبیعتاً هم متعرض نمی‌شویم که ربطی بما نحن فیه ندارد .

بعد ایشان در امر ثامنش که شروع می‌کند در بساطت مشتق باز با این بحث هم مقدماتی را مطرح می‌کند ، مقدمه‌ی اول الظاهر ان هناك ملازمة بين القول بدلالة هيات المشتق على النسبة الناقصة التقييدية عرض کردیم این نسبت ناقصه را به این معنا ایشان گرفته که ذات له کذا والقول باخذ ذات في مفهومه خوب این واضح است که بین این دو تا ملازمه هست و القول باخذ الذات في مفهومه اذ المراد من النسبة الناقصة نسبة المبداء الى الزمان .

بعد ایشان واضح است که یعنی مراد این است لکن بعد ایشان آخرش می‌گویند فلا يجتمع القول بخروج الذات عن مفهوم المشتق مع القول بدلالته على النسبة الناقصة التقييدية ببینید دقت کنید می‌گویم مباحث گاهی چیز می‌شود این که مشتق دلالت بر یک هیات ناقصه می‌کند یعنی شیئی که نسب له المبداء ، ذات ، این اگر ما این جوری گفتیم نسبت ناقصه است پس حتماً باید بگوییم مرکب است در حاشیه مرحوم در اینجا یکی از عجایب این است در این بحث بساطت مرحوم آقای کاظمی یا کاظمینی خدا رحمتش کند ایشان مقرر کتاب بر غالب مطالب مرحوم نائینی اشکال دارد کمتر شده اینقدر اشکال بکند بر غالب مطالبش اشکال دارد یکی هم همین.

ایشان می گوید اگر ما قائل شدیم به نسبت ناقصه ی تقییدیه پس حتما ذات اخذ شده ایشان می گوید نه قائل هستیم به نسبت تقییدیه لکن ذات اخذ نشده راست هم می گوید ، اصلا اصل بحث مشتق در حقیقت بساطت و ترکبش این است این که شما یک فعلی را نسبت می دهید درش بحثی نیست نسبت ناقصه یا نسبت ناقصه ی تقییدیه به قول ایشان در این مطلب بحثی نیست .

بحث در این است که آیا در وقتی که نسبت می دهیم ذات را در نظر می گیریم یا نمی گیریم و الا عرض کردیم خود مصدر هم همین طور است وقتی شما می گوید ضرب البته مرحوم آقای کاظمی این اشکال ضرب را نکرده است ، وقتی می گوید ضرب خوب یعنی زدن خوب زدن بدون شخص نمی شود تصور می شود بدون شخص ؟ اینکه تصور نمی شود اما آن شخص را در نظر نگرفتیم خود فعل را در نظر گرفتیم .

این بحث را می شود در ضارب هم آورد شما می گوید ضارب یعنی له الضرب ، آنجا وقتی می گویم ضارب همان هیاتی که به شخص قائم است می بینیم ذات را نمی بینیم ، دقت کنید پس این مرحوم آقای کاظمی هم اشکال می کند به آن ، تعجب می کنم از مرحوم نائینی می گوید اگر این طور شد باید بگوییم ذات اخذ شد اگر قائل به ، اولاً خوب قائل هستیم لکن ممکن است قائل نباشیم به اینکه ذات اخذ شده با اینکه نسبت ناقصه ، نسبت را هم عرض کردم نسبت اینجا انتزاع می شود ، نسبت ناقصه تقییدیه هست قطعاً نسبتی هست اما بحث سر این است که ببینید وقتی انسان می زند یک هیاتی پیدا می شود ، کتک می زند یک هیاتی پیدا می شود ولکن در لغت عرب و در تمام لغات چون لغت امر اعتباری است خوب دقت کنید ممکن است خصوصیات خاصی را در نظر بگیرد خوب دقت کنید با آن خصوصیات خاص الفاظ قرار می دهد ، مثلاً اگر زید دارد روی سر عمرو می زند می گوید ضرب ، اگر عمرو روی شکم زید می زند می گوید ضارب ، اینها اعتباری است دیگر ، اگر هر دو دارند می زنند یعنی این می زند به شکم این آن هم می زند این حالت را بخواهد توصیف کند می گوید تضارب دقت کردید ، این حالت را بخواهد توصیف بکند این هم دارد می زند آن هم دارد می زند می گوید تضارب .

پس دقت کنید در امور اعتباری این است فقط نکته ی این بحث بساطت در اینجا این است که وقتی می گوید تضارب آن در متضاربین آن ذات را هم می بیند یا فقط همان عمل را می بیند ؟ لذا ایشان می گوید اگر ما گفتیم ترکب حتماً یعنی گفتیم بساطت دیگر نمی شود اخذ ذات نه بحث بساطت این است ، آیا فقط آن هیات را دیده حدث را دیده آن کار را دیده یا نه چون کار به هر حال یک کارگری می خواهد یک طرفی می خواهد اضافه ی بر او آن طرف را هم دیده است ، بحث سر این است .

ما می‌گوییم در ضرب زدن طرف را ندیده است در زننده طرف را دیده است ذات را دیده است در ذهن خندیدن خود این هیات است که برای انسان پیدا می‌شود این اسمش خندیدن است اما وقتی گفت خندان خوب دقت کنید خندان یعنی یک ذاتی که دارای صفت خندیدن است نکته‌اش این است .

در خندان ذات را دیده ما که غالب ترکیب مرادمان این است و این معنایش این نیست که آن هیات یکی است راست است هیات یکی است ببینید در ضرب ، ضارب زید عمرا ، تضارب زید و عمرو یک چیز است یک حقیقت است مختلف نیستند، دقت می‌کنید ؟ اختلاف ندارند ، لکن وقتی گفت تضارب این هیات را دیده ببینید این هیاتی که طرفین دارند با هم دیگر دعوا می‌کنند و لذا در لغت عرب هم در آیه‌ی مبارکه تعاون آمده این تعاون به معنای این است تعاونوا علی البر والتقوی خیلی معنای لطیفی است نه به این معنا که شما به کسی کمک کنید مثلاً شما به کسی کمک کنید ازدواج کند خانه بخرد نه ایشان جامعه را این جور تصور کرده همه به هم کمک می‌کنند ، همه به هم کمک می‌کنند یک جامعه‌ای است که همه با هم کمک می‌کنند .

در عین حالی که این به آن کمک می‌کند آن هم به این ، مثلاً فرض کنید این به آن کمک می‌کند خانه می‌سازد ، آن هم در عین حال مثلاً قبول بر او را می‌کند باز یک نعمتی برای او می‌آورد ، دقت می‌کنید فرض به او می‌دهد یک کمکی است در عین حالی که قرض به ثمانیه عشر این معنای تعاون است و عرض کردیم تعاون در لغت عربی به معنای همیاری است متأسفانه ایرانی‌ها تعاون را به معنای همکاری معنا می‌کنند، عرف فارسی شده غلط فارسی است سازمان همکاری خلیج نیست همیاری است ، این کنفرانس اسلامی اسمش را عوض کردند منظمة التعاون الاسلامی ، منظمة در لغت فارسی یعنی سازمان ، سازمان همیاری ، این همیاری این لطفی دارد در زبان عرب نه همکاری ، همکاری در زبان عرب تعامل می‌گویند ، دو نفر با همدیگر کار انجام بدهند اما همیاری نه دو نفر کمک هم هستند این حالتی که پیدا می‌شود اسمش تعاون است ، دقت می‌فرمایید .

این تعاون ، این جا هم نکته‌ای که اساسی است همین است یعنی مشکل کار ما با مرحوم نائینی این است در باب لغت چون اعتبار است ما می‌خواهیم این بحث را انجام بدهیم عرض کردیم مباحث لغوی که اصولاً ما در اصول انجام می‌دهیم یکی اش اولش استظهار است بعد تحلیل است ، استظهار ، تحلیل .

در ضرب ذات را در نظر نمی‌گیرد با اینکه ضرب از کسی صادر می‌شود اما در ضارب ، این نائینی می‌خواهد بگوید که ضرب و ضارب یکی است خوب یکی نیست دیگر بالوجدان یکی نیست . مطلب دوم این مطلب را خوب بعدی‌ها بعد از مرحوم نائینی مفصل بحث کردند که مراد از ترکیب و بساطت چیست مرحوم نائینی می‌فرماید که مراد از ترکیب متنازع فیه ترکیب به حسب تحلیل عقلی در عالم ادراک و اخذ

مفهوم بحيث يكون المدرك العقلاني من ضارب هو من جملة الذات التي ثبت له الضرب على وجه يكون مدلول الضرب هو هذه الجملة المركبة من الذات والمبدء .

ببینید ما بحثمان در مدرک عقلانی نیست همین مشکل مرحوم نائینی این است عرض کردم ما در مدرک عقلانی انحاء ادراک را می توانیم تصور بکنیم بحث این است که در مقام اعتبار لفظ به ازاء چه چیزی قرار داده شده است ؟ شما در این بحث اجزاء در کفایه دیدید شاید یادتان باشد ، ایشان می گوید در بحث اجزاء مثلا امر زاری از واقعی مثلا چهار تا احتمال است چهار تا است آن وقت کدام یکی را استظهار بکنیم ؟ ما عرض کردیم چهل تا احتمال هم بیشتر است چون اعتبار است هزار تا اعتبار هم بیشتر است .

لذا ایشان تعبیر دارد عالم ثبوت من این را کرارا عرض کردم در امور اعتباری عالم ثبوت و اثباتش یکی است یک عالمی جدا از عالم اثبات ندارد یکی از اشکالات آقایان این است . می گویند به حسب عالم ثبوت این طور به حسب عالم اثبات ، ثبوت و اثبات در اعتباریات یکی است هیچ فرقی نمی کند ، اثباتش در مقام ثبوت یعنی تصور تخیل هزاران شکل می توانیم تصور بکنیم .

یکی از شاگردان مرحوم ادیب اول می فرمود به اینکه چون آقای بجنوردی با اینکه در مدرسه با ایشان بود سیزده سال با مرحوم ادیب بود نقل نکرد برای من اما یکی از شاگردان ایشان نقل کرد می گفت مرحوم ادیب می گفت من در ، اگر راست باشد خیلی عجیب است فکر می کنم شاید مبالغه باشد ، تبعی که در لغت عربی کردم در لغت عرب چهار هزار لفظ برای خمر دیدم ، راست باشد خیلی عجیب و غریب است ، هم لغت عرب عجیب و غریب است هم تتبع ادیب خیلی عجیب و غریب است ، چهار هزار لفظ برای خمر دیدم ، می گفت من به ایشان گفتم که آقا آخر این معنی ، عرب مثلا خمیری که از برنج باشد یکی است از انگور باشد یکی است از خرما یکی ، خمر که در بهار بخوری یکی است در تابستان یکی است در کنار مثلا جوی آب باشد یکی است کنار مثلا بیابان باشد و هلم جری می گفت ما گفتیم از چهار هزار تا هم بیشتر می شود این می خواهد همین طور تصور کند دقت فرمودید ؟ در مقام تصور و تخیل شما حد محدودی ندارید .

یکی از حضار : مثل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فخر رازی می شود دیگر

آیت الله مددی : مثل اعوذ بالله فخر رازی که ده هزار مساله از داخلش در آورده است این از آن قبیل است البته شکل دیگری است . به هر حال این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند قدس الله ، بله عرض کردم شما دقت کنید ضرب ضارب ، ضارب آن ضرب و ضارب دو تا نیستند ایشان می گوید مدرک عقلانی اش چیست ؟ بله خوب ضرب و ضارب یکی است . بیاض و ابیض دو تا نیستند یکی هستند خوب ، انما الکلام در این است که چون می شود لحاظ کرد این که ایشان دارد من جملة مركبة این درست است آن که در عالم وضع و عالم لغت قرار داد چه کار کرد ؟ همان هیات را دید برای هر دو به حیثی که ذات را نگاه نکرد خوب این خلاف ظاهر است خلاف وجدان است ،

آن که وجدان ما درش هست ذات را لحاظ کرده به حیثی که این طور تصور کرده ذاتی که دارای ، آن وقت کلمه‌ی ذات را حالا ایشان شرح نداده چون ایشان قائل به ترکیب نبودند مراد ما از ذات هم در اینجا خوب دقت کنید البته ایشان یک شرحی در آخرش داده که آن شرحش بد نیست حالا من با اینکه آخر بحث ایشان است آن بحث آخر ایشان را بخوانم و یک توضیحی هم عرض بکنم که باز مطلب .

ایشان در صفحه‌ی ۱۱۸ فرمودند لا فرق فی ما ذکرنا من معنی المشتق بین اسم الفاعل وصفة المشبهة و غیرهما من الاسماء المشتقة من اسم المفعول واسم المكان واسم الآلة این مطلبی را که ایشان گفته درست است ، یعنی اگر شما می‌گوییم ذات من اینجا گفتم در تمام اینها تصویر ذات شده است دقت کردید .

مثلا اسم آلت که مفتاح باشد یعنی ذاتی که این قابلیت را دارد که در را باز می‌کند قفل را باز می‌کند، پس در آنجا نگوئید در اسم فاعل مشتق مثلا ذاتی است که ضرب از او صادر شده یا ذاتی است که ضرب را با نسبت ذات با ذات نگاه می‌کند نه در بقیه‌ی مشتقات هم همین طور است . اسم مکان ، ببینید گل و گلستان عرض کردم یکی است دیگر گل گل است دیگر اما وقتی این را شما به اضافه‌ی مکان در نظر گرفتید مراد از ذات در آنجا آن جایی است که گل درش هست . گلستان یعنی آن جایی که گل است ، پس مراد از ذات هم که ما الان می‌گوییم روشن شد مراد از ذات ، مراد از ذات اسم فاعل نیست حالا این را چون می‌گوییم مرحوم نائینی قائل به ترکیب نبودند بلکه مراد حتی اعتباریات را هم شامل می‌شود مثل واجبة الصلاة واجبة ، مثل اجتماع التقيضين محال مراد از ذات یک معنای نه اینکه ذات خارجی مراد باشد ، این معنای از ذاتی که در اینجا گفته می‌شود یک مفهوم عامی است مفهوم مبهمی است اصلا در انحاء مختلف می‌شود آن را تصور کرد .

مفتاح خصوص این نیست که آهنی باشد که در را باز کند قفل را باز کند مفتاح ممکن است چوب باشد در را باز کند ، ممکن است با اشعه‌ی لیزر در را باز کند ، کلمه‌ی مفتاح یعنی آن ذاتی که کارش باز کردن است یعنی این صفت را در نظر می‌گیرد فتح و مفتاح یکی است شما با قفل با کلید در را باز می‌کنید ، ببینید این مفتاح و فتح یکی است لکن وقتی می‌گویید مفتاح در نظر می‌گیرید یک ذات این معلوم شد مراد ؟ ذات به یک مفهوم مبهم عام که حتی اعتباریات شامل معدوم ممتنع یک معنای عامی است دقت می‌کنید می‌خواهم چه بگویم؟

یکی از حضار : همان قضیه‌ی روح المعانی نمی‌شود ؟

آیت الله مددی : روح المعانی چیست ؟

یکی از حضار : روح المعانی برای الفاظ یعنی الفاظ دارای روح

آیت الله مددی: نه آن چیز دیگری است نه.

اینجا مراد ما از کلمه‌ی ذات این است ها چون دائما گفتیم زید ضارب مراد ما از کلمه‌ی ذات در حقیقت این نکته است یک مفهوم بسیار عامی که فی غایة الابهام نمی‌شود تحدیدی برایش انجام بدهیم. یعنی می‌آید همان مبدء را همان مصدر را حالا همان مبدء را در نظر می‌گیرد بلکه ما بالاتر عرض کردیم اصولا در باب مشتقات نظر اساسی به خود ذات است. مصب نظر روی ذات است نه فقط ترکب اصلا وقتی می‌گوید ضارب مصب نظرش روی ضرب نیست مصب نظرش روی شخصی است که ضرب از او صادر شده است.

و لذا گفتیم فارق اساسی اش با فعل همین است با فعل مصب اساسی اش روی حدث است وقتی گفتی قام مصب نظر روی قیام است وقتی گفتیم قائم مصب نظر روی ذات است اصلا چند بار هم این مطلب را عرض کردیم مرحوم آقای طباطبائی هم دارد اسناد اشتقاقی اسناد فعلی خیلی حرف لطیفی است این مطلب کاملا درست است. مثلا در خود آیه‌ی مبارکه فمناها رکوبهم اینکه خوب خداوند حیوانات را خلق کرد و منها یاکلون، خیلی البته یک آیه‌ی دیگری دارد که هر دو را به صورت فعل آورده است رکوب یعنی مرکوب این مشتق است، یاکلون یعنی به اصطلاح فعل است اسناد حدثی است کانما اشاره‌ی لطیفی دارد که مثلا اسب اساسا مرکوب است لکن خورده هم می‌شود، اسب اساسا مرکوب است این خیلی لطیف است منها رکوبهم.

مثلا فرض کنید الاغ اساسا مرکوب است لکن خورده هم می‌شود دقت کردید، که این جزو اولم یروا، آیه‌ی مبارکه در سوره‌ی یاسین است خیلی هم دوست دارم این آیه را، انا جعلنا مما خلقت ایدینا انعاما فهم لها مالکون، دقت کردید مالک در اینجا به معنای ملک اعتباری نیست به معنای ملک حقیقی مسلط هستند.

یعنی انسان بر این چهارپاها مسلط است مراد این به اصطلاح نسبت به قول آقایان نه نسبت مقولین و نه نسبت، اینها سلطه دارند انسان بر اینها سلطه، فهمنها رکوبهم، وذلنناها لهم فمناها رکوبهم و منها یاکلون دقت کنید خیلی تعبیر زیبایی است این دو تا اسناد است یک اسناد اشتقاقی است با یک اسناد فعلی این اساسا این طور است اساسا مرکوب است لکن خورده می‌شود که این هم یکی از آیات ایدینا هم که آورده یعنی یک نیروهای مختلفی است که بشر قدرت ندارد مثلا انسان یک ماشین درست کند بعد بشیند ماشین را بخورد مرکوب باشد بعد هم ماکول بشود نگفت این ماکول و مرکوب است، مرکوب است لکن خورده هم می‌شود یعنی قابل خوردن هم هست، چون مرکوب می‌دانید باید قوی باشد مخصوصا در مقابل جریان باد و هوا و فلان، مقاومت کند و ماکول باید کاملا لطیف و ظریف باشد که از جنس بدن انسان بشود گوشت بشود دو تا حالت کاملا مختلف و متضاد هم دیگر ماکول بودن و مرکوب بودن لکن یکی را تعبیر به هیات اشتقاقی می‌کند یکی را تعبیر به فعل می‌کند.

پس این مطلبی را هم که مرحوم نائینی، بعد آخرش ایشان هم باز یک اشکالی می کند فما يظهر من الالتزام بالتركيب عند التحليل العقلي مع الالتزام بالبساطة شاید چه می گفت بهتر بود به هر حال باز هم در حاشیه باز مرحوم آقای کاظمی اشکال کرده است. بعد ایشان دارد ان اخذ الذات، آن وقت ذات را که در مشتق ایشان می گیرند می گویند یا عنوان عام است مثل الانسان کاتب یا زید کاتب عنوان خاص است این نکته اش مراد نیست این در تحلیلی است که در جمله ی خبریه داده می شود و آن خارج است.

مطلب سوم که ایشان فرمودند از شیخ انصاری نقل شده که اگر کسی قائل بشود که به اصطلاح مشتق بسیط است مشتق مرکب است جوامد هم باید همین طور باشند وارد این بحث شدند باز ایشان طولانی هم وارد این بحث شدند و مثلاً حجر یعنی ذات له الحجرية خود مرحوم نائینی جواب داد بحث کردند ظاهراً من نگاه نکردم ظاهراً مستشکل مرحوم آقای شیخ هادی طهرانی باشد چون نوشته که بعضی از بله ایشان و قد تعجب من هذا القياس بعض و قاد فی وجه التعجب مرحوم نائینی توضیح دادند من عرض کردم به نظر من اصلاً این بحث هایی که ایشان مطرح فرمودند کاملاً به نظر من غیر صحیح است.

عرض کنم حضورتان که فرق بین مشتق و جوامد نیست در این جهت فرق بین مشتق و مخصوصاً اگر مصدر، عرض کردیم شما این بحث را در جوامد نبرید ذات له الحجرية ما در مصدر هم همین حرف را گفتیم شما وقتی زدن را می گوید حتماً یک ذاتی هست دیگر خوب نمی شود زدن را بدون ذات تصور کنیم. نکته این است که ذات لحاظ نشده فقط خود حدث لحاظ شده است. در جوامد هم نکته این است که آنجا ذات لحاظ نشده است. نه اینکه درش ذات نیست هست اما وقتی که می گوید حجر نمی خواهد تفکیک کند یک ذاتی را این طبعاً حجر یک جسم خارجی است این جسم خارجی حتماً ذات خوب دارد دیگر لحاظ نکرده ذات را این که ایشان مرحوم نائینی یک صفحه مفصل در این جا در این مطلب توضیح دادند انصافاً ما خیلی سر در نیاوردیم.

یکی از حضار: ببخشید شما قائل به تفکیک می شوید دالش هم متفاوت است دو تا دال داریم؟

آیت الله مددی: دالش هیات است، یعنی عرض کردیم خیلی ساده و روشن دیروز بعد از درس شما در زبان فارسی می گوید کار و کارگر، کار را به عربی عمل می گوئیم عمل را عامل، آیا شما در کار و کارگر این یکی است یا دو تاست؟ در کار ذات را در نظر نمی گیریم این گر که می آید علامت ذات در فارسی است، کار و کارگر دیگر خیلی راحت.

یکی از حضار: این تعدد دال خلاف ارتکاز است یعنی ما واقعاً چنین چیزی حس نمی کنیم که بگوئیم الان به مادّین یک چیزی را داریم

می گوئیم به هیاتین ما یک واحد



آیت الله مددی: یک حقیقت است عرض کردم، بحث سر لغت است اشتباه نشود، عرض کردم در این بحث‌ها چون آقایان ننوشتند در لغت عربی هیات معنا دارد و لذا همان علامات حقیقت را در هیات هم به کار برده است. در لغت فارسی پسوند و پیشوند معنا دارد دانا نادان این پیشوند است پسوندش کار و کارگر، آموزش و آموزگار، گل و گلستان، فرق نمی‌کند با هم، در لغت عربی این کار را با هیات انجام می‌دهیم، این تمام خلاصه‌ی حرف است.

شما در زبان فارسی وقتی می‌گویید زید دارد مثلاً بنایی می‌کند می‌گویید کار می‌کند، کارگر هم هست کارگر هم به او می‌گویید کار غیر از کارگر است؟ یا کارگر همان کار است؟ لکن در مقام تعبیر در مقام بیان گر را اضافه می‌کند برای اینکه بگوید این تلبس به کار دارد خود کار را در نظر می‌گیرد بدون تلبس اینجا با تلبس نمی‌دانم نکته روشن است؟ نکته‌ی فنی، شما گل و گلستان را چه می‌گویید؟ کار و کارگر را چه می‌گویید؟ آموزش و آموزگار را چه می‌گویید؟ عین همان است فرقی نمی‌کند فقط در زبان.

و لذا این عرض کردم من در سابق اشاره کردم این خودش یک تحلیل‌های زبان شناختی می‌خواهد که چرا در بعضی از زبان‌ها عرض کردم تا آنجایی که من فهمیدم در بعضی از زبان‌ها برای مصدر یک لفظ است برای اسم فاعل یک لفظ برای اسم مفعول یک لفظ است برای اسم مکان یک لفظ است.

در زبان فارسی و زبان هند و اروپایی، انگلیسی هم همینطور با یک پسوند درست می‌کنند به جای اشتقاق، در لغت عربی ترکیب هیات را به هم می‌زنند و نحوه‌ی ترکیب هیات را هم توضیح دادند دیگر نمی‌خواهد تکرار کنم، آن وقت بحث سر همین است هیات در زبان عربی مثل پسوند و پیشاوند در زبان فارسی معنا دارد هیات دارای معناست، این معنای مثلاً فرض کنید همین معنا بزنند می‌گوید ضرب زد و خورد می‌گویند ضارب، زد و خورد با هم دارند می‌کنند می‌گوید تضارب، اینها همه مشتق است دیگر فرق نمی‌کند که این اشتقاق است یعنی یک نکات چون اعتبار است بحث اعتبار است.

یعنی اینکه می‌گویند فرض کنید در کتب صرف باب مفاعله برای چند معنا آمده این مرادشان این است خوب یا باب تفاعل برای چند معنا آمده یا باب افعال برای چند معنا آمده این نکته‌اش این است انجد زید یعنی دخل فی نجد، اعرق زید دخل فی العراق، این انجد درش این معنا خوابیده شده یعنی درست است وقتی می‌رود نجد، سفر کرد اما این سفر کرد چون در سرزمین نجد واقع شده تعبیر می‌کنند به انجد اینجا اگر مسالهی سفر اضافه شده با مسالهی مکان این به خاطر هیات باب افعال است.

یعنی هیات در لغت عربی اصلاً کتب صرف را برای همین نوشتند بعدها هم در لغت همین کار در لغت، الان شما کتب لغت را نگاه بکنید مثل حتی اقرب الموارد، منجد و اینها یکی از اهدافی که در کتب لغت الان کاملاً مراعات می‌شود مثلاً از ضرب چند تا باب آمده،



اضرب ، ضارب ، تضارب ، مثلاً ضرب آمده یا نیامده ، استضرب این که نقل نمی کنند این را خوب دقت کنید در کتب ادب اگر لغت نگاه کنید مثلاً استضرب نقل نمی کنند می خواهد بگوید این هیات به کار برده نشده است . این معنا را نگاه نکردند یا مثلاً واماتوا ماضی یدع و یذر یعنی یدع را جوری شده در لغت عرب از حالت سابقش به ودع تعبیر نمی کنند می گوید در قرآن ما ودعک ربک خلاف ظاهر است ودعک درست است .

علی ای حال واماتوا در کتاب تصریف دارد همان اول تصریف واماتوا ما به یدع این در لغت ، این لغت است این بحث لغت و اعتبار است دقت کردید ؟ این یک بحث مدرک عقلانی و فلان چه دیده ، خوب بله ضرب و ضارب یکی است ، اما در لغت عرب اگر خود آن را دید می گوید ضرب با اینکه ذات درش ملحوظ است ، اگر شخصی را دید که این کار را می گوید ضارب ، پس این مطلبی هم که ایشان مفصلاً ایشان وارد ، بعد از مطلب ایشان در اینجا دارند متعرض کلام شرح مطالع و حاشیه می میر سید شریف شدند که از صفحه ۱۰۹ دیگر شروع می کنند که بیشتر تقریباً می شود گفت در این کتب درسی متاخر ما از آنجا شروع می کنند حالا ایشان آخر آورده از آنجا شروع می کنند مثل کفایه ، دیگر بحث هایی که خیلی طولانی است و به جایی به اصطلاح خیلی ایراد و اینها به کفایه و به فصول و به دیگران این به اصطلاح به جای درست و ترتیب مرتب تری به اصطلاح نمی رسد .

یکی از حضار : استاد ببخشید این ذاتی که می فرمایید منظور هیات است پس لزوماً باید معنای حرفی باشد دیگر معنای اسمی نمی تواند باشد .

آیت الله مددی : طبعاً معنای نسبت چون می دانید نسبت اسمی معنای حرفی است خوب طبعاً همین طور است .

یکی از حضار : پس این مستقلاً لحاظ نمی شود .

آیت الله مددی : و لذا هیات می گویم چرا می گویم هیات ، چون هیات معانی حرفیه هستند .

یکی از حضار : پس آن فرمایش که دیروز به نائینی داشتید گفتید نسبت نباید باشد آن چطور جور در می آید ؟

آیت الله مددی : نه نسبت را ، لذا عرض کردیم نسبت یعنی هیات لحاظ می کند ، آن که وقتی لحاظ کردیم از آن عنوان نسبت انتزاع می کنیم .

مثلاً سیر را نگاه می کنیم بصره را نگاه می کنیم قبل از بصره من سیر نداشتم این سیر در زمان ماضی دقت کردید اینها را که می آورد می گوید صرت من البصرة ، یعنی نظر ، نظر اندکاکای است بعد از نظر اندکاکای نسبت را انتزاع می کنیم می گویم نسبت ابتلاء نسبت مثلاً ابتداء نسبت فعلی ، نسبت اشتقاقی مراد ما از اینکه عرض کردیم وقتی گفتیم قم وقتی گفتیم آب بیاور طلب می کنیم بعد نسبت درست می کنیم

می‌گوییم این طالب است این مطلوب است این مطلوب منه ، این نسبت بعد درست می‌شود نه نسبت طلبی ما نسبت طلبی را ایجاد نمی‌کنیم ما خود طلب را ایجاد می‌کنیم از او انتزاع نسبت می‌شود .

بعد از اینکه ایشان این مطالب را فرمودند ادله‌ی خودشان را اقامه می‌فرمایند : اذا علمت ذلك فاعلم ان المشتق على ما عرفت مرارا انما ينتزع من لحاظ المبدء لا بشرط عرض کردیم این مطلب لا بشرط و بشرط لحاظ تاثیر ندارد الان نکته‌ی لحاظ نیست نکته این است که در لغت برای چه وضع شده دیگر خود آقایان نگاه کنند .

دلیل دوم : ان الالفاظ موضوعة بازاء المفاهيم بما انها مرآت الحقائق درست است این مطلب ربطی ندارد . لا بما هي هي حتى يمنع صدق ما وضع له الالفاظ على الخارجيات والمفهوم عبارة عن المدرك العقلاني وهو في غاية البساطة راست است این مطلب لکن جوابش هم روشن شد .

الثالث انه يلزم تكرار الموضوع في مثل قولك ذات باردة البته ذات باردة که چیز است به اصطلاح تصور است تصدیق نیست خوب بود یک مطلبی را در تصدیق می‌فرمودند . در اینکه ذات باردة اگر ما گفتیم درش تاکید خواهیید نمی‌شود انکار کرد ما می‌گوییم بذاتها بعینها این جزو الفاظ تاکید است یعنی اگر ذات هم نمی‌گفت بارده درش ذات بود وقتی می‌گوید ذات بارده برای تاکید است این موید مطلب است حالا ایشان این مثال را زدند من این مثال را برای ایشان بزنم در مقابل ایشان مثلا اگر ما گفتیم این جسم له برودة ، هذا الجسم ، خوب می‌فهمیم که سردی دارد اما گفتیم هذا الجسم بارد همان معنا در می‌آید ؟

هذا الجسم له برودة لکن وقتی می‌گوییم هذا الجسم بارد کانما ذاتش بارد است . شما ممکن است یک سیب را بگیرید مثلا بگویید له برودة این سرد است اما آیا ذاتش هم سرد است این دو تا تعبیر ببینید جدا بکنید له برودة و بارد بحث سر این است که وقتی گفت له برودة ، برودت را بدون طرف نگاه کرد لذا آمد بر او قرار داد گفت له اضافه کرد بارد که گفت خود ذات شیء را نگاه کرد ، می‌گوید هذا الجسم بارد ، پس این مطلبی هم که بعد ایشان بله دارند بعد هم متعرض کلام ظاهرا فکر می‌کنم این کلام هم در اینجا از مرحوم آقای شیخ هادی باشد چون ایشان غالبا بی ادبی می‌کرده ، حیث اساء الادب الى استاذ الاساتید السید الجلیل المیرزا الشیرازی ، ظاهرا نشد من مراجعه کنم اما فکر می‌کنم این مطلب ایشان هم همین طور باشد .

بعد یک شرحی دادند طولانی است یکی دو صفحه که خیلی چیزی ندارد البته ما اینها را نمی‌خوانیم به خاطر این است که خدای نکرده به قول ایشان اسائه‌ی ادب نشود ، چون در این کتاب محاضرات مرحوم استاد ، جای دیگر هم دارند در محاضرات بیشتر است ، مثلا می‌گوید قال المحقق النائینی بعد می‌گویند ولكنه واضح البطلان متحیر است ، این آقا اگر محقق است که کلام واضح البطلان را ؟

ما برای اینکه مبتلا به این اشکال نشویم خیلی دیگر وارد این خصوصیات نمی شویم ولیکنه من الفساد بمکان ، آقای خوئی

یکی از حضار: برای شما استاد و اذا مروا باللغو مروا کراماست .

آیت الله مددی: به هر حال چون این در کتاب مرحوم استاد ما زیاد دیدیم که هم تعبیر از او می کند به محقق نائینی بعد می گوید واضح

البطلان جمع بین این دو تا مطلب که یک محقق بیاید کلام واضح البطلانی را بفرماید این دیگر برای مراعات است .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين